

کتاب «بانو فاطمه»

غذای بهشتی

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق متن با سند: اولویت ۲

اسناد و مدارک متون

الأمالی (للطوسی) النص ۶۱۶ [۲۹] مجلس يوم الجمعة الحادى والعشرين من شهر ربيع الآخر سنة سبع وخمسين وأربعمائه

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: أَصْبَحَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ذَاتَ يَوْمٍ سَاغِبًا، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ، هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ تُطْعِمِينِي قَالَتْ: وَالَّذِي أَكْرَمَ أَبِي بِالنَّبُوءَةِ، وَ أَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ، مَا أَصْبَحَ عِنْدِي شَيْءٌ يَطْعَمُهُ بَشَرٌ، وَمَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ أَطْعَمُكَ مِنْذُ يَوْمَيْنِ إِلَّا شَيْءٌ كُنْتُ أُوْثِرُكَ بِهِ عَلَى نَفْسِي وَعَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ. قَالَ: أَعَلَى الصَّبِيِّينِ! أَلَا أَعْلَمْتَنِي فَاتِيكُمْ بِشَيْءٍ قَالَتْ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنِّي لَأَسْتَحِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أَكْلِفَكَ مَا لَا تَقْدِرُ.

فَخَرَجَ وَاتَّقَا بِاللَّهِ حَسَنَ الظَّنِّ بِهِ، فَاسْتَقْرَضَ دِينَارًا، فَبَيْنَا الدِّينَارُ فِي يَدِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِذْ عَرَضَ لَهُ الْمُقَدَّادُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ، قَدْ لَوَحَتْهُ الشَّمْسُ مِنْ فَوْقِهِ وَ تَحْتِهِ، فَأَنْكَرَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَأْنَهُ، فَقَالَ: يَا مُقَدَّادُ، مَا أَزْعَجَكَ هَذِهِ السَّاعَةُ قَالَ: خَلَّ سَبِيلِي يَا أَبَا الْحَسَنِ، وَلَا تَكْشِفْنِي عَمَّا وَرَأَيْ. قَالَ: إِنَّهُ لَا يَسْعُنِي أَنْ تُجَاوِزَنِي حَتَّى أَعْلَمَ عِلْمَكَ. قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ سَبِيلِي، وَلَا تَكْشِفْنِي عَنْ حَالِي. فَقَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّهُ لَا يَسْعُكَ أَنْ تَكْتُمَنِي حَالَكَ. فَقَالَ: إِذَا أَبَيْتَ، فَوَ الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوءَةِ وَ أَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ مَا أَزْعَجَنِي إِلَّا الْجُهْدُ، وَ لَقَدْ تَرَكْتُ عِيَالِي بِحَالٍ لَمْ تَحْمِلْنِي لَهَا الْأَرْضُ، فَخَرَجْتُ مَهْمُومًا وَ رَكِبْتُ رَأْسِي فَهَذِهِ حَالِي.

فَهَمَلْتُ عَيْنًا عَلَيَّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِالْذُّمُوعِ حَتَّى أَخْضَلْتُ دُمُوعَهُ لِحَيْتِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَحْلَفَ بِالَّذِي حَلَفْتَ بِهِ، مَا أَزْعَجَنِي مِنْ أَهْلِي إِلَّا الَّذِي أَزْعَجَكَ، وَ لَقَدْ اسْتَقْرَضْتُ دِينَارًا فَخَذَهُ، فَدَفَعَ الدِّينَارَ إِلَيْهِ، وَ آثَرُهُ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ.

وَ انْطَلَقَ إِلَى أَنْ دَخَلَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، فَصَلَّى فِيهِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) الْمَغْرِبَ مَرَّ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ، فَغَمَزَهُ بِرِجْلِهِ، فَقَامَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُسْتَعْقِبًا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) حَتَّى لَحِقَهُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ نَتَعَشَّاهُ فَنَمِيلَ مَعَكَ فَمَكَثَ مُطَرِّقًا لَا يُحِيرُ جَوَابًا حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله، و هُوَ يَعْلَمُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدِّينَارِ، وَ مِنْ أَيْنَ أَخَذَهُ، وَ أَيْنَ وَجَّهَهُ، وَ قَدْ كَانَ أَوْحَى اللَّهُ (تَعَالَى) إِلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) أَنْ يَتَعَشَّى اللَّيْلَةَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَلَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى سُكُوتِهِ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَا لَكَ لَا تَقُولُ: لَأُ، فَأَنْصَرِفَ، أَوْ تَقُولُ: نَعَمْ، فَأَمْضِيَ مَعَكَ فَقَالَ حَيَاءٌ وَ تَكْرُمًا: فَادْهَبْ بِنَا.

فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) يَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَانْطَلَقَا حَتَّى دَخَلَا عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) وَ هِيَ فِي مُصَلَّاها، قَدْ قَضَتْ صَلَاتَهَا، وَ خَلَفَهَا جَفْنَةٌ تَفُورُ دُخَانًا، فَلَمَّا سَمِعَتْ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فِي رَحْلِهَا خَرَجَتْ مِنْ مُصَلَّاها، فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ، وَ كَانَتْ أَعَزَّ النَّاسِ عَلَيْهِ، فَردَّ عَلَيْهَا السَّلَامَ، وَ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى رَأْسِهَا، وَ قَالَ لَهَا: يَا بِنْتَاهُ، كَيْفَ أَمْسَيْتِ رَحِمَكَ اللَّهُ. قَالَتْ: بِخَيْرٍ، قَالَ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَ قَدْ فَعَلَ، فَأَخَذَتْ الْجَفْنَةَ، فَوَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله)، فَلَمَّا نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَى الطَّعَامِ وَ شَمَّ رَائِحَتَهُ، رَمَى فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بِبَصَرِهِ رَمِيًّا شَحِيحًا، فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ): سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا أَشَحَّ نَظْرَكَ وَ أَشَدَّهُ! هَلْ أَذْنِبْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ ذَنْبًا اسْتَوْجِبْتُ بِهِ السَّخْطَةَ قَالَ: وَ أَى ذَنْبٍ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبٍ أَصَبْتَهُ أَلَيْسَ عَهْدِي بِكَ الْيَوْمَ الْمَاضِي، وَ أَنْتَ تَحْلِفِينَ بِاللَّهِ مُجْتَهِدَةً، مَا طَعِمْتَ طَعَامًا مِذَّ يَوْمَيْنِ قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتْ: إِلَهِي يَعْلَمُ فِي سَمَائِهِ وَ يَعْلَمُ فِي أَرْضِهِ أَنِّي لَمْ أَقُلْ إِلَّا حَقًّا. فَقَالَ لَهَا: يَا فَاطِمَةُ، أَنَّى لَكَ هَذَا الطَّعَامُ الَّذِي لَمْ أَنْظُرْ إِلَى مِثْلِ لَوْنِهِ قَطُّ، وَ لَمْ أَشَمَّ مِثْلَ رِيحِهِ قَطُّ، وَ مَا أَكَلْتُ أَطْيَبَ مِنْهُ قَطُّ قَالَ: فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) كَفَّهُ الطَّيِّبَةَ الْمُبَارَكَةَ بَيْنَ كَتِفَيْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَغَمَزَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، هَذَا بَدَلُ دِينَارِكَ، وَ هَذَا جَزَاءُ دِينَارِكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^١ ثُمَّ اسْتَعْبَرَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) بَاكِيًا، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَبَى لَكُمْ أَنْ تَخْرُجَا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَجْزِيَكُمَا، وَ يَجْزِيَكِ يَا عَلِيُّ بِمَنْزِلَةِ زَكَرِيَّا، وَ يُجْرِي فَاطِمَةَ مُجْرَى مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، كُلُّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَ جَدَّ عِنْدَهَا رِزْقًا.

به نقل از ابو سعید خدری - روزی علی علیه السلام در حالی که گرسنه بود، بیدار شد و فرمود: «ای فاطمه! چیزی برای خوردن داری که به من بدهی؟» «فاطمه علیها السلام فرمود: «سوگند به آن که پدرم را به پیامبری، گرامی داشت و تو را به جانشینی [پیامبر]، چیزی که کسی را سیر کند، ندارم و از دو روز پیش تا به حال، غذایی که به تو داده‌ام، غذایی بوده که خودم و حسن و حسین نخورده‌ایم و به تو داده‌ایم.»!

علی علیه السلام فرمود: «حتی آن دو کودک! چرا به من نگفتی تا چیزی برایتان فراهم کنم؟»
فاطمه علیها السلام فرمود: «ای ابا الحسن! من از خدایم شرم می‌کنم که از تو چیزی بخواهم که نمی‌توانی [تهیه کنی].»
«[پس، علی علیه السلام به امید خدا و با خوشبینی به او، بیرون رفت و یک دینار، قرض گرفت. در حالی که دینار در دست علی علیه السلام بود، مقدار به وی برخورد. روز بسیار گرمی بود و تابش آفتاب، سر تا پای او را سوزانده بود. علی

^١ سورة آل عمران ٣: ٣٧.

علیه السلام، با دیدن سر و وضع او، ناراحت شد و فرمود: «ای مقداد! چه چیز، تو را در این ساعت روز، بی قرار و آشفته کرده است؟». گفت: ای ابا الحسن! رهایم کن بروم و از حال و روزم مپرس! فرمود: «نمی گذارم بروی تا این که من هم مثل تو [گرفتاری ات را] بدانم.» گفت: ای ابا الحسن! تو را به خدا و به خودت سوگند، به راه خویش برو و پرده از حال و روزم برمدار! علی علیه السلام فرمود: «روا نیست که وضعت را از من، کتمان کنی.» مقداد گفت: حال که اصرار داری، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت و تو را به جانشینی [او] مفتخر ساخت، جز رنج و مشقت، چیزی مرا چنین آشفته و بی قرار نساخته است. خانواده ام را در حالی ترک کردم که زمین، تاب تحمل آن حال و روز مرا نداشت. پس، غم زده [از خانه] بیرون زدم و بی هیچ هدفی، راهی شدم. این است حال من! اشک از چشمان علی علیه السلام سرازیر شد، چندان که اشک هایش محاسنش را تر کرد. سپس فرمود: «سوگند به همان که به او سوگند خوردی، مرا نیز در باره خانواده ام بی قرار نکرده، مگر همان چیزی که تو را بی قرار کرده است. من، یک دینار قرض کرده ام. بگیر! مال تو باشد.» پس، آن دینار را به مقداد داد و او را بر خویش، مقدم داشت.

پس علی علیه السلام آن دینار را به مقداد داد و خود به طرف مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و در آن جا بود تا نماز ظهر، عصر و مغرب را به جای آورد، هنگامی که نماز مغرب تمام شد رسول خدا متوجه علی علیه السلام که در صف اول نماز بود گردید و به آن حضرت اشاره نمود که برخیزد و هر دو برخاسته با هم از مسجد خارج شدند و پیامبر فرمود: ای علی! آیا غذایی داری که امشب ما را مهمان کنی؟ علی علیه السلام سر به زیر افکند و جوابی نداد، ولی پیامبر که توسط جبرئیل از قضایای آن روز اطلاع پیدا کرده بود و بر وی وحی شده بود که شام را میهمان علی علیه السلام باشد تسلیم نشده و به علی گفت: ای علی! یا بگو نه تا من بازگردم و یا بگو آری تا با تو بیایم.

علی گفت: ای رسول خدا! از شما در خجالت و شرمنده ام، بفرمایید و میهمان ما باشید.

پیامبر دست علی را گرفت و با هم به سوی خانه فاطمه علیها السلام رفتند، وقتی به خانه رسیدند مشاهده کردند که فاطمه در محراب عبادت ایستاده و به راز و نیاز با خدا مشغول است و در پشت سر او کاسه ای پر از غذای داغ که بخارش مشهود بود قرار دارد.

هنگامی که فاطمه صدای پیامبر را شنید از محراب خارج گردید و سلام نمود و پیامبر جواب وی را داده و دستی بر سر او کشید و گفت:

دخترم! روز را چگونه گذراندی؟ خدا تو را رحمت کند، شامی برای ما بیاور.

حضرت فاطمه آن کاسه غذا را برداشته و در مقابل پیامبر و علی گذارد، هنگامی چشم علی به کاسه غذا افتاد نگاهی توأم با سؤال و تعجب به فاطمه افکند، پس فاطمه گفت:

ای علی! نگاه تندى به من می‌کنی، آیا گناهی کرده‌ام که مستوجب غضب تو شده باشم؟

علی فرمود: چه گناهی بزرگتر از این که سوگند خوردی مدت دو روز است غذا نخورده‌ای؟

فاطمه نظری به آسمان افکنده و گفت: خداوندی که بر همه چیز آگاه است می‌داند که از من سخنی غیر از راستی و حقیقت صادر نشده است.

علی علیه السلام گفت: پس این غذایی که از نظر رنگ، بو و مزه نظیر آن را ندیده‌ام از کجا فراهم شده است؟ در این حال پیامبر دست خود را بر سینه علی گذارد و فرمود: ای علی! این غذا به عوض آن دیناری است که تو به مقدار دادی، همانا خداوند هر کس را که خواهد بدون حساب روزی می‌دهد. سپس رسول خدا متأثر و گریان گردیده و فرمود:

حمد و سپاس از آن خدایی است که شما را از دنیا نبرد و در همین دنیا جزای کار نیکویتان را عطا فرمود، ای علی! خدا تو را نظیر حضرت زکریا و فاطمه را مثل مریم قرار داده است چرا که خداوند می‌فرماید: «هر گاه زکریا در محراب عبادت نزد مریم می‌رفت، غذایی را در نزد او حاضر می‌دید».